

متن پیاده سازی شده جلسه هفتم تفسیر قرآن کریم 9 آذر ماه 1401

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

به مناسبت تجزیه باء بسمله مطالبی بیان شد از جمله: باء قول خداوند است یا قول غیر خداوند است یا هدف تجزیه و تعیین نوع باء بسم الله قرآنی بود یا اینکه تجزیه و تعیین باء بسم الله غیر قرآنی مانند بسم الله در ابتدای شروع درس بود. اگر بخواهیم روی باء تصمیم بگیریم باید رابطه خداوند با خلق را دنبال کنیم و ارزش این مساله از اصل بحث مهم تر است. طول تاریخ در مورد بیان رابطه خداوند با خلق اش نزاع هایی بوده است و از همه خدایی که در کلمات عرفا به حسب ظاهرش زیاد دیده می شود و از این طرف به خدای غائب می رسیم یعنی خدای ساعت ساز. البته این بیانات زمانی بود که یک تفسیر از خداوند داشتند. یکی از دوستان می گفت اخیرا با یک ژاپنی دوست شدم و از ایشان پرسیدم که در ژاپن در گزینش اعتقادات مذهبی هم دخیل است؟ در جواب گفته بود که از اعتقادات مذهبی هم سوال می شود و وقتی یک ژاپنی می خواهد کارمند باشد باید به خدا اعتقاد داشته باشد. این دوست ما می گفت آقای ژاپنی اضافه کرد که خدای ما با خدای شما زمین تا آسمان فرق دارد. ما خدای باران، خدای عشق، خدای آتش و غیره داریم (ارباب انواع یعنی برای هر پدیده ای یک خدایی تصور میشود).

نکته

ما نباید خیلی درگیر تعابیر شویم. بدتر از درگیر شدن به تعابیر، مبتلا شدن به تکفیر و تفسیق به سبب همین تعابیر است و این حالت بسیار بد است که ما افراد را براساس تعابیری که دارند و به گمان ما هم درست نیست تکفیر و تفسیق کنیم و گاهی تا مرحله حکم به نجاست هم می رود. انسان باید در تعابیر خود دقت لازم را داشته باشد. خیلی وقت ها برداشتی که ما داریم را قطعاً ندارند مثلا مرحوم صاحب العروة وقتی اقسام کفار را بیان می-کنند برخی از صوفیه و فلاسفه قائل به وحدت وجود را هم می آورند. مرحوم رفیعی که فیلسوف هم هست در حاشیه عروة می گوید جناب صاحب عروة شما خیلی بزرگوار هستید اما وحدت وجود معنا دارد و برخی ها تفاسیری هم برای وحدت وجود دارند که شما وحدت وجودی ها را ذیل کفار ذکر کرده اید. بلی بعضی ها تصریح به منکرات می کنند مانند خدای مجسم و همه خلق الله را هم به کفر رمی می کنند، خودشان از سران کفر هستند و در کتاب-هایشان از خدای پشمالوی گوشتالوی چاق روی تخت نشسته صحبت می کنند؛ در عین حال این افراد اگر متوجه لوازم حرف شان نباشند دیگر این خدا که خدا نیست.

امام خمینی هم در تفسیر سوره حمد تعبیر به علت را درست نمی داند ولی وی نه تنها تکفیر و تفسیق نمی کند بلکه با تکفیر و تفسیق مخالف هست و اشاراتی هم دارد ولی در عین حال امام علت بودن خداوند را رد می کند و می گوید به گمانم در روایات هم نیست.

در جلسه قبل روایتی را آوردیم که تعبیر علت استفاده شده است. سلمنا که در روایات هم نباشد خب ما علت را به معنای سبب، موجد، بارع، خالق چگونه تعبیر کنیم. حال اگر می گوئید معنای علت جدایی خالق از مخلوق است این حرف شما است و چه کسی گفته باید در معنای علت یک چیزی را در نظر بگیریم و سپس بگوئیم با توجه به معنای منظور، علت صادق نیست. بسیاری از این تعابیر اولاً اشکال ندارد و اگر اشکال داشت نباید موجب تکفیر و تفسیق شود.

بررسی تراث دینی

بهتر است برای تعابیری که در مورد رابطه خدا و خلق به کار ببریم از خود نصوص دینی استفاده کنیم. در قرآن حدود 250

مرتبه تعبیر خلق و مشتقات خلق آمده است مثل خالق، خلق، یخلقکم، خلقکم تا آخر. یعنی اگر ما تعبیر خلق کنیم و به خدا خالق بگوئیم و به مخلوقات هم مخلوق بگوئیم دیگر هیچ بزرگواری نمی تواند بگوید که به گمانم در آیات و روایات نیست. تعبیر دیگری که در قرآن ده ها بار استفاده شده آیت است که با اضافه به خدا آیت الله می شود. شاید نزدیک 300 مرتبه در قرآن آمده که البته همگی به این معنا نمی باشد. خداوند خودشان را ذوالآیه حساب کرده و عالم را آیت الله حساب کرده است. تعبیر دیگر باری است که به گمانم یک بار در قرآن آمده است: ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ﴾ که بعضی گفته اند باری به معنای خالق است. ﴿فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ﴾ هم آمده که شاید بدین معنا باشد (می ریزاند گناهان شما را - دور میکند شما را) یکی از معنای بری دور کردن است.

یکی از آقایان فرموده که تعبیر تجلی هم در قرآن آمده است. ﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا﴾ که خلق مجلی یا متجلی شود. به نظر می آید اینجا یک اشتباهی رخ داده است. آنجا صحبت از رابطه خدا با خلق نیست بلکه صحبت سر این است که بنی اسرائیل بهانه گیر گفتند ای موسی خدا را به ما نشان بده و خداوند فرمود اشکالی ندارد من یک بر کوه یک تجلی می کنم و بعد خداوند بر کوه تجلی کرد و کوه از هم پاشیده و به اصطلاح پودر می - شود که بنی اسرائیل بیهوش می شوند، پس اینجا بحث سر رابطه خدا با خلق نیست و نمی توانیم بگوئیم خداوند مجلی یا متجلی است.

در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام این رابطه تفسیر شده است :

(كَأَنَّ لَا عَنْ حَدَثٍ) خداوند وجود و سابقه حدث ندارد یعنی نبوده که بود شده باشد، پس حضرت می خواهند بگویند خداوند حدوث زمانی ندارد.

(مَوْجُودٌ لَّا عَنْ عَدَمٍ) من و شما همگی موجود هستیم اما عن عدم یا به بیان برخی تفاسیر بعد العدم، خداوند موجود لا عن عدم است پس قهراً خداوند حدوث ذاتی هم ندارد.

(مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُقَارَنَةٍ) خداوند با همه چیز است یعنی علتی نیست که همراه معلول نباشد اما نه به مقارنه، بطوری که این ها همسر و همسان بشوند. به نظر شما می توانیم بگوئیم خداوند اینجا همه خدایی را می خواهند رد بکنند. تعبیر عربی مع کل شی همان قیوم است، قائم به کل شیء یعنی خدای قائم اما نه به مقارنه.

(وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُزَايَلَةٍ) حضرت که لا بمقارنه فرمودند باید یک تعدیلی هم درست کنند که اگر می گوئیم مقارن نیست به این معنی نیست که حساب خدا از حساب خلق جدا است، غیر کل شیء همان معنای غیر مقارن است و لا بمزایله یعنی خداوند کنار نیست. لذا خداوند خدای ساعت ساز نیست، خدا خدای معتزله نیست. ما خداوند قائم داریم. در مورد امام زمان عجل الله نباید تعبیر امام غائب را پررنگ کنیم بلی امام غائب است ولی امام غائب قائم است.

(فَاعِلٌ لَّا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْأَلَةِ) خداوند فاعل است ولی نه اینکه متحرک است بلکه خداوند خالق حرکات است و خداوند به معنای آلت هم نیست.

در یک حدیثی حضرت تعبیر به ظهور می کنند. (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ وَ جَلَالَ كِبْرِيَاءِهِ مَا حَيْرَ مَقَلَّ الْعُقُولِ) سپاس خدا را که ظاهر کرد از آثار تسلط و از تنزه کبریائی اش . اینجا تعبیر مظهر برای خداوند می آید و تعبیر مظهر یا مظهر برای مخلوقات می آید.

حدیث امام صادق علیه السلام: لِأَنَّهُ جَلَّ تَنَاوُهُ عَلَةً كُلِّ شَيْءٍ وَ لَيْسَ شَيْءٌ بِعَلَّةٍ لَهُ

اگر کسی تعبیر سبب، موجد را استفاده کرد اشکالی ندارد زیرا این کلمات بار معنای وسیعی دارد و فقط باید یک شاخص داشته باشم آن هم مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُزَايَلَةٍ.

سوالات حضار

سوال 1: در مورد قیومیت و مع کل شیء که در نهج البلاغه آمده است، برداشت بنده این است که توضیحی که شما از قیومیت داشتید در تضاد است. شما قیوم بودن را جوری در نظر گرفتید که انگار مستقل است.

پاسخ: قیوم بودن نمادهای مختلفی دارد و کاربست های گوناگونی دارد. این یکی از کاربست های قیومیت است. ممکن کاربست دیگر همان جنبه وابسته بودن و خلقی بودن باشد. در عبارتی آمده که تمام اوصاف خدا در دو صفت جمع است: یکی حی که برای خداوند است و دیگری قیوم که برای ما است. لذا شما شب قدر دعای جوشن کبیر را بخوانید که هزار صفت است و یا

بگوئید یا حی یا قیوم که در بردارنده همه آن هزار صفت است. ملاصدرا نقل می کند که روز قیامت که می شود خداوند خطاب می کند من الحی القیوم الی الحی القیوم و تا حالا من می گفتم کن فیکون و حالا تو بنده بگو کن فیکون. خب معلوم است که این دو خیلی فرق دارند برای خداوند بالذات است و برای بنده بالعرض است. یک آثاری هم در روایات این مطلب را تایید می کند مثلا بهشت را اراده بهشتی خلق می کند یعنی اینگونه نیست که در بهشت صبح به صبح بروند میوه بچینند، از بازار تهیه کنند و بیاورند بلکه خود اراده بهشتی خلق میوه می کند.

یک حدیثی در افواه است که حضرت می فرمایند همه قرآن در بسم الله الرحمن الرحیم است و همه بسم الله در باء است و من هم نقطه زیر باء هستند که یک مقداری در مورد این حدیث صحبت خواهیم کرد. ما فی کلام الله فی السبع المثانی و ما فیہ فی البسمله و ما فیہ فی الباء و ما فیہ فی النقطه و انا نقطه تحت باء بسم الله

[فایل pdf کلیک کنید](#)